

# پسر کهکشانشان

۱۳

ری اورایان • ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان



مسابقه‌ی  
علمی فضایی

## مسابقه‌ی علمی فضایی

ری اورایان

تصویرگر: کالین جک

ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان

مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان

صفحه‌آرا: مهتاب یعقوبی

لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۸/۸۴۱

چاپ اول: ۱۳۹۸ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۸۱-۹

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۶۰-۷

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای  
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

سرشناسه: اورایان، ری O'Ryan, Ray

عنوان و نام پدیدآور: مسابقه‌ی علمی فضایی / ری اورایان؛

تصویرگر کالین جک؛ ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان.

مشخصات نشر: تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.

مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص. / فروست: زاگ پسر کهکشان؛ ۱۳

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۸۱-۹

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۸۶۰-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیپا / یادداشت: عنوان اصلی:

Science fair disaster!، ۲۰۱۶.

یادداشت: گروه سنی: ج. / موضوع: داستان‌های علمی - Science fiction  
موجودات فرازمینی -- داستان / موضوع: Fiction -- Extraterrestrial beings

شناسه افزوده: جک، کالین، تصویرگر Jack, Colin

شناسه افزوده: میرزائیان، امیرحسین، مترجم - ۱۳۶۴،

رده بندی دیویی: ۸۱۲/۶ [ج]

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۳۹۲۱۹

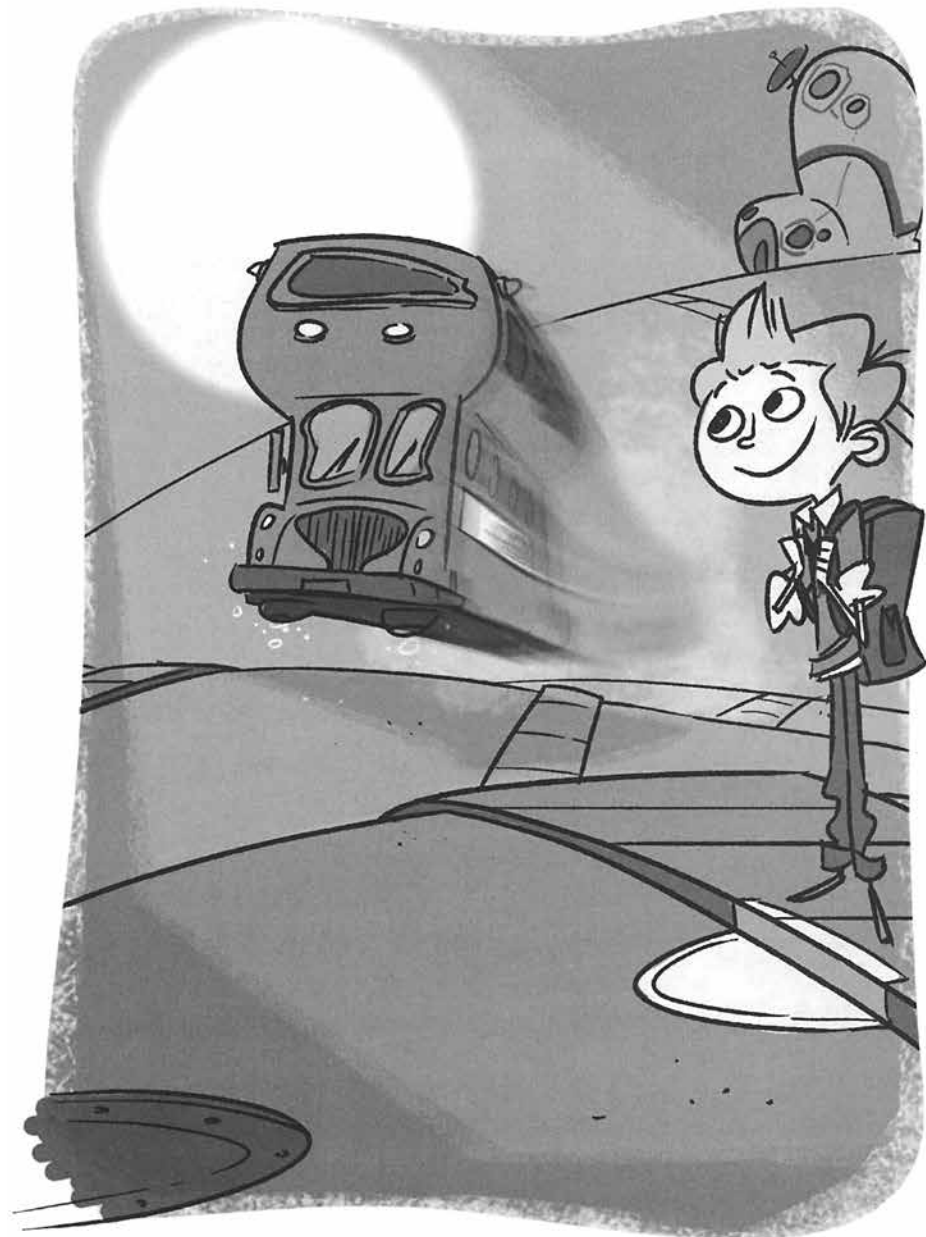
## فهرست

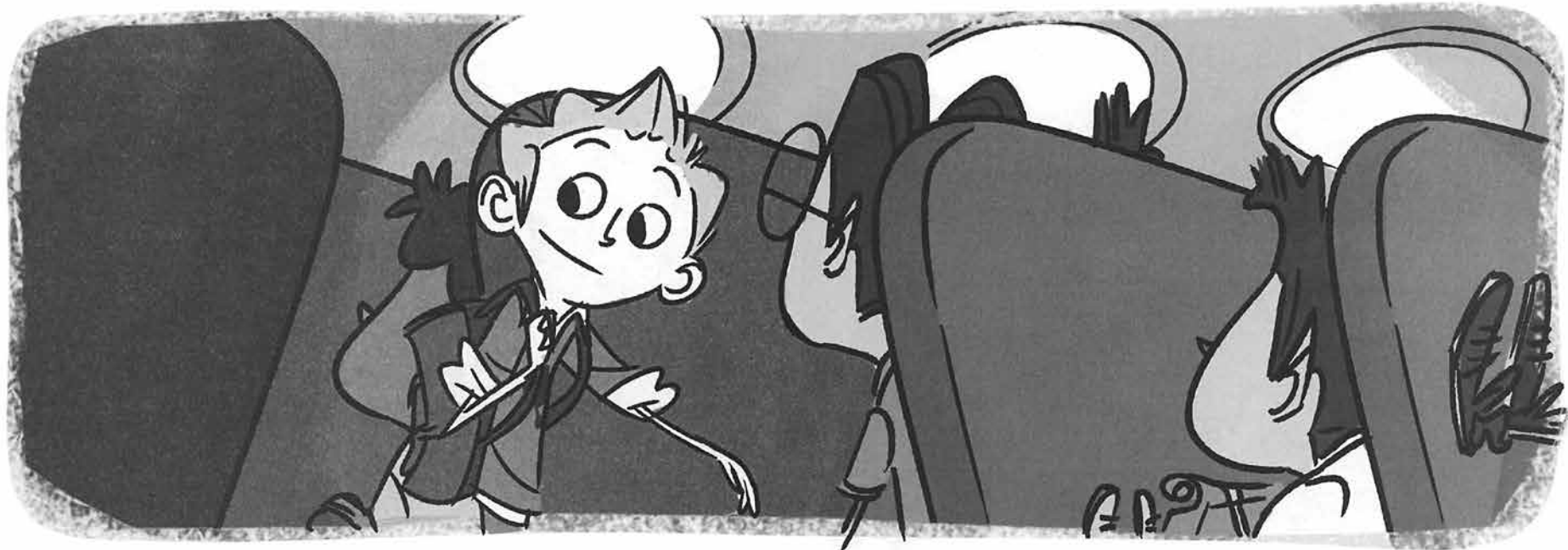
- فصل ۱: زنگ علوم ۵
- فصل ۲: یک ایده‌ی عالی ۱۷
- فصل ۳: آزمایش ۳۳
- فصل ۴: موزه‌ی علوم نیولن ۴۵
- فصل ۵: چسبانک لزج ۵۹
- فصل ۶: دوستان قدیمی ۷۵
- فصل ۷: وقت نمایش است! ۸۷
- فصل ۸: برنده‌ی مسابقه ۹۷
- فصل ۹: علم برای نجات همه! ۱۰۵
- فصل ۱۰: موجود مقلد! ۱۱۷



## فصل ۱ زنگ علوم

زاک نلسون، روبه‌روی در خانه‌شان در سیاره‌ی نیولین ایستاده بود. او منتظر اتوبوس فضایی سریع‌السير سرویس مدرسه‌ی اسپراکت بود تا دنبالش بیاید و او را به مدرسه برساند. ناگهان یک شیء نقره‌ای‌رنگ که از شدت سرعت نمی‌شد شکلش را درست تشخیص داد، در دوردست ظاهر شد. زاک با خودش فکر کرد: این هم از اتوبوس مدرسه.





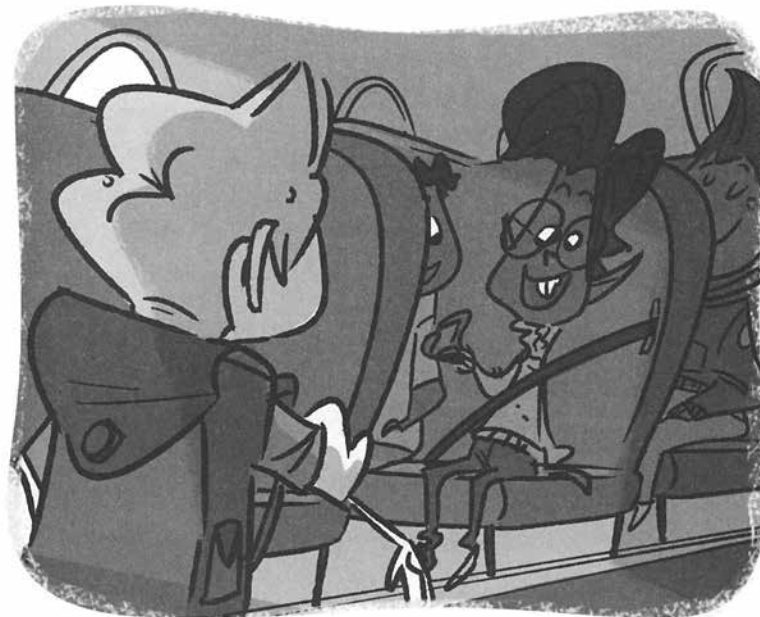
از بچه‌ها به گوشش خورد.

پسری در ردیف اول صندلی‌های اتوبوس گفت: «من می‌خواهم یک ربات اختراع کنم که هم بتواند با آدم بازی انفجار کهکشانی بکند و هم بتواند به یک سفینه‌ی مسافری کوچک تبدیل شود و آدم را به هر کجا که دلش خواست ببرد.»

اتوبوس سریع‌السیر درست جلوی پای زاک ایستاد. درهای اتوبوس باز شدند و زاک سوار آن شد.

اتوبوس مدرسه پر از بچه‌هایی بود که با هم حرف می‌زدند و می‌خندیدند. همین‌طور که زاک داشت به سمت عقب اتوبوس می‌رفت تا جایی برای نشستن پیدا کند، حرف‌های چند تا

چشم زاک به دوستش، دریک تیلور، افتاد. از وقتی زاک و خانواده‌اش از کره‌ی زمین به سیاره‌ی نیولن اسباب‌کشی کرده بودند، دریک بهترین دوست زاک شده بود. دریک هم با انگشتش، تندتند چیزهایی روی صفحه‌ی نمایش دفتر یادداشت الکترونیکی همراهش می‌نوشت. زاک کنار او نشست.

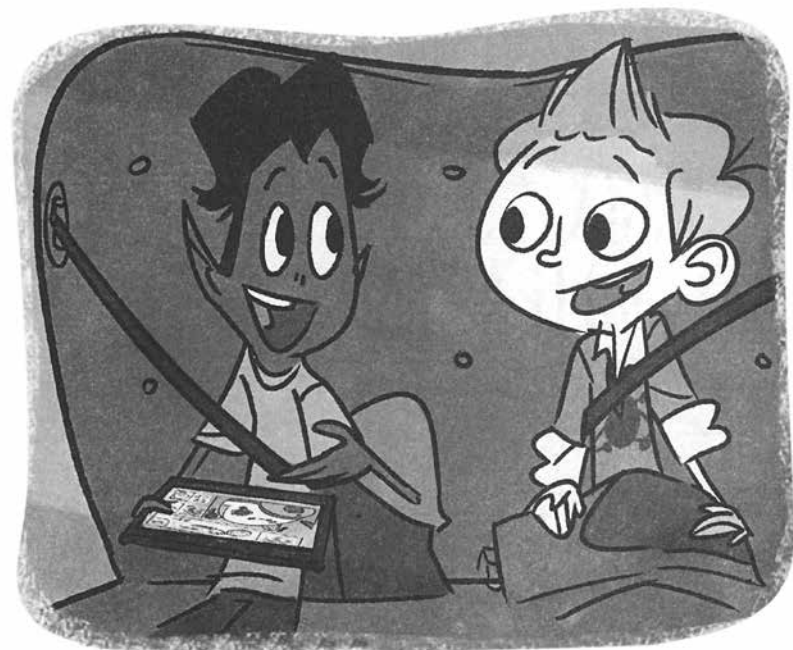


یک دختر گفت: «من می‌خواهم دستگاهی اختراع کنم که زباله‌ها را جمع کند، بازیافتشان کند و از آنها سوخت پاک بسازد. بعد آن سوخت را در ماشین تبدیل انرژی می‌ریزم تا برق خانه‌مان را تأمین کند.»

زاک صدای پسر دیگری را شنید که می‌گفت: «دستگاه رادیواکتیو جهشی من، اتم‌ها را از آنچه هستند هم کوچک‌تر می‌کند.»

زاک گفت: «یادم می‌آید که وقتی تازه به مدرسه اسپراکت آمده بودم چیزهایی درباره‌ی نمایشگاه علوم شنیدم، اما فکر نمی‌کردم موضوع مهمی باشد.»

دریک گفت: «نمایشگاه علوم که همیشه مهم است. اما وقتی مسابقه‌اش در مدرسه‌ی ما برگزار شود، مهم‌تر هم می‌شود!»



زاک پرسید: «چه خبر شده است؟ چرا همه‌ی بچه‌های مدرسه‌ی اسپراکت ناگهان به علوم و اختراعات علاقه‌مند شده‌اند؟»

دریک رو به زاک کرد و با هیجان گفت: «چون امروز صبح مدرسه‌ی اسپراکت را به عنوان میزبان چهل و دومین مسابقات بین‌کلهکشان‌ی نمایشگاه علوم مدارس انتخاب کرده‌اند!»



زاک گفت: «وای! چقدر هیجان انگیز!»  
دریک صفحه نمایش دفتر یادداشت  
الکترونیکی همراهش را جلوی زاک گرفت و  
گفت: «اینجا را نگاه کن. من دارم روی اختراع  
یک دستکش کار می‌کنم که ابزار لازم برای هر  
کاری در آن تعبیه شده باشد. اما یک عالم ایده‌ی  
دیگر هم دارم.»

مسابقات بین کهکشانی نمایشگاه علوم  
مدارس هر چهارسال یک بار برگزار می‌شد و  
دانش‌آموزان تمام کهکشان در آن شرکت  
می‌کردند.

دریک گفت: «دفعه‌ی پیش محل برگزاری  
مسابقه خیلی دور بود. آن‌ها مسابقه را در  
سیاره‌ی زاک-۱۳ برگزار کردند. اما امسال سیاره‌ی  
نپولن به عنوان میزبان مسابقات انتخاب شده و  
چون دانش‌آموزان مدرسه‌ی اسپراکت همیشه  
در این مسابقات خوب عمل کرده‌اند، مدرسه‌ی  
ما برای برگزاری مسابقات انتخاب شده!»



زاک به طرف خواهرهای دوقلویش، که روی  
صندلی‌های پشت سر آن‌ها نشسته بودند،  
برگشت و پرسید: «شما دوتا از قضیه‌ی این  
نمایشگاه علوم خبر داشتید؟»  
شارلوت گفت: «البته که خبر داشتیم، تازه...»  
کتی ادامه داد: «...ما همین الانش هم  
داریم روی یک تحقیق کار می‌کنیم که نشان  
می‌دهد...»



و شارلوت جمله را این‌طور تمام کرد: «...آیا  
موسیقی به رشد گیاهان کمک می‌کند یا نه.»  
چند دقیقه بعد، اتوبوس سریع‌السیر کنار  
مدرسه پارک کرد. وقتی زاک از اتوبوس پیاده  
شد، یک بنر هولوگرامی سه‌بعدی را در هوا دید.  
کلمات روی بنر می‌درخشیدند:

دانش آموزان مدرسه اسپراکت، دست به  
کار اختراع و اکتشاف شوید! چهل و دومین  
مسابقات بین‌کلهشانی نمایشگاه علوم  
مدارس در راه است!

زاک اول خیلی هیجان‌زده شد، اما بعد به  
سرعت نگران شد. او با خودش فکر کرد: انگار  
همه‌ی بچه‌ها پروژه‌شان را در نمایشگاه علوم  
انتخاب کرده‌اند، به جز من. بهتر است من هم  
زودتر فکری بکنم!